

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بیژن نیابتی
۱۳ نومبر ۲۰۱۴

در خاورمیانه چه می گذرد؟

ماه هاست که خاورمیانه عربی در خون و آتش غوطه ور است. امنیت از همه جا رخت بر بسته و هر ج و مرج بر جای آن نشسته است. رقابت میان کانونهای قدرت جهانی و منطقه‌ئی مرزهای متعارف را دیرزمانی است که در هم نوردیده و جان و مال و عزت میلیونها انسان را به بازی گرفته است. "دمکراسی" و "حقوق بشر" اهدائی جرج دبلیو بوش و نئوکانهای خالق ۱۱ سپتمبر در جای جای خاورمیانه بزرگ به نمایش گذاشته شده و چشمها را خیره کرده است. آنچه که امروز در عراق و سوریه و لیبیا فراموش شده می گذرد، حاصل شکست فضاخت بار دو ستراتیژی هردو جناح بازها و کیوترها در کادر طرح خاورمیانه بزرگ می باشد. شکست دو شیوه متفاوت با دو الگوی متفاوت. "الگوی عراق" و "الگوی تونس". نقش رژیم حاکم بر ایران و اتخاذ سیاست تقابل با امریکا در شکست ستراتیژی "جناح بازها" با الگوی عراق و پیروزی "قیام - کودتا" علیه اخوان المسلمین در مصر در شکست پروژه "جناح کیوترها" با الگوی تونس در کنار عوامل دیگر از برجستگی بیشتری برخوردار است.

در ستراتیژی ابلهانه بازها (یک قدرت در جهان، یک قدرت در منطقه خاورمیانه) قرار بر این بود که با براندازی قهرآمیز حاکمیت سکولار در عراق و جایگزینی آن با یک دولت دست نشانده، روند "تغییر رژیم" در کشورهای باقیمانده از حوزه اتحاد شوروی سابق بر اساس تئوری دومینو و با الگوی عراق یکی پس از دیگری صورت گرفته و با تقسیمات جغرافیائی جدید در پنج کشور بزرگ منطقه و ترسیم مرزهای نوین، تعادل ژئوپلیتیکی جدیدی برقرار گردد. در این تعادل جدید، حاکمیت بر منابع انرژی به مثابه کارترین سلاح ستراتیژیک در جنگ چهارم علیه ابرقدرت چین و قدرتهای دیگر جهانی و منطقه‌ئی نظیر روسیه، هند و اتحادیه اروپا و با هدف تحقق ستراتیژی کلان "جهان تک قطبی" از یکسو و تأمین حاکمیت مطلق العنان و بی رقیب دولت جعلی اسرائیل در "خاورمیانه بزرگ" از سوی دیگر، دستاوردهای موفقیت در آن طرح کذائی به شمار می آمد.

اتخاذ سیاست تقابل با ایالات متحده از جانب رژیم جمهوری اسلامی در سال ۲۰۰۵، صدور بحران به عراق و نشان دادن مهره های وابسته به خود در حاکمیت عراق در کنار ایجاد موجی از ترور و کشتار با هدف زمینگیر کردن نیروهای امریکائی در کشور مذکور، شکست فضاخت بار رژیم نژادپرست اسرائیل در مقابل جنبش حزب الله در لبنان در ۲۰۰۶ که به معنای شکست طرح تهاجم نظامی متعاقب به ایران بود، حاکمیت جنبش حماس بر باریکه غزه با حمایت تحریک جمهوری اسلامی در ۲۰۰۷ و به هم ریختن اوضاع افغانستان و بازگشت دوباره آدمخواران طالب در ۲۰۰۸ آخرین میخی است که بر تابوت نئوکانه زده می شود. بالا آمدن پارک حسین اوپاما محصول بلا فصل این شکست و

سپرده شدن طرح خاورمیانه بزرگ به دست جناح کیوترهاست. هدف همان است که بود، شیوه ها و متودها اما بسیار متفاوتند.

محتوای طرح خاورمیانه بزرگ یعنی مقوله "رژیم چنج" با هدف تغییر جغرافیای سیاسی منطقه و به قدرت رسانیدن لیبرال دموکراسی در کل خاورمیانه و شمال آفریقا البته به جای خود می ماند. نمی تواند هم که نماید! اما سیاست شکست خورده "براندازی سخت" جای خود را به سیاست مزورانه "براندازی نرم" از طریق راه اندازی انقلابات مخملی می دهد. آلترناتیو کیوترها برای خاورمیانه عربی جنبش اخوان المسلمین و سمبل نشسته درحاکمیت آن حزب "عدالت و توسعه" در ترکیه می باشد. کلید انقلاب فیس بوکی ابتداء در تونس زده می شود. سناریوی اولین انقلاب مخملی معاصر یعنی انقلاب ضد سلطنتی در ایران، در اینجا نیز عیناً پیاده می شود. به این معنا که ارتش دست نشانده پشت دیکتاتور را خالی می کند و دیکتاتوری در چشم به هم زدنی می افتد. زین العابدین بن علی همراه با عهد و عیالش در کمتر از یک ماه در مقابل چشمان حیرت زده مردم کشورهای عربی که به تلویزیون الجزیره دوخته شده، تونس را ترک کرده و کشور را تقدیم انقلابیون! جنگ ناکرده حزب "عدالت و توسعه" و رهبر آن "راشد الغنوشی" می کند. به همین سادگی! در اینجا حزب "عدالت و توسعه" آلترناتیو و پیروزی انقلاب مخملی در تونس الگوی تحولات آتی در خاورمیانه عربی از منظر کیوترهاست. پیام الگوی تونس برای مردم کشورهای عربی در یک کلام این است که قیام علیه دیکتاتوری هزینه چندان را طلب نمی کند. دروغ بزرگی که در مراحل بعدی به ویژه در سوریه خود را تمام عیار به معرض نمایش می گذارد.

ایستگاه بعدی مصر است. در مصر هم ارتش دست نشانده اعلام بی طرفی می کند. در اینجا نیز برای حسنی مبارک راهی جز تحویل قدرت وجود ندارد. اندکی بعد در تونس حزب "عدالت و توسعه" با یک اکثریت چهل درصدی و با پشتوانه صندوق رأی در حاکمیت می نشیند و در مصر نیز اخوان المسلمین علی رغم برخورداری از یک پایگاه اجتماعی پانزده بیست درصدی اما به دلیل سازمانیافتگی با محمد مرسی موفق به تصاحب قدرت سیاسی می شود. در مراکش که پادشاه موضوع را فهم کرده و انتخابات گذاشته است هم همین حزب "عدالت و توسعه" از طریق صندوق رأی وارد حیطه قدرت سیاسی می گردد. بدین ترتیب تا اینجا کار به جز ترکیه و قطر، سه کشور تونس مصر، مراکش و همینطور نوار غزه در کف با کفایت اخوان المسلمین قرار می گیرد. بهار عربی اینچنین کلید می خورد.

ایستگاه بعدی لیبیا است که در میان مصر و تونس قرار دارد. لیبیا البته مثل مصر ارزش ژئوپلیتیک ندارد اما بر روی دریائی از نفت خوابیده است. در اینجا اما خلاف دو کشور همسایه، با ارتش دست نشانده و نیروهای امنیتی وابسته به امریکا مواجه نیستیم. نیروهای مسلح لیبیا به تمام و کمال در اختیار و تحت امر دیکتاتوراند. "رژیم چنج" در لیبیا هم مثل عراق نیاز به لشکرکشی زمینی دارد. اما تجربه شکست خورده بازها در عراق تاکتیک دیگری را می طلبد. در اینجا عنصر جدیدی وارد معادله می گردد به نام "عنصر داخلی". یعنی استفاده از نیروی داخلی در آزاد سازی منطقه ای از خاک لیبیا و حرکت نیروی مذکور با پوشش هوائی خردکننده "انتلاف داوطلب" به قصد تصرف پایتخت و براندازی رژیم قذافی. در این نمونه ابتداء به ساکن دومین شهر بزرگ لیبیا یعنی بنغازی آزاد می شود و به دنبال آن کار آموزش و تسلیح عشایر و مخالفان رژیم به سلاح های سنگین و حرکت به سمت طرابلس آغاز می گردد.

نیروی هوائی ناتو با هزاران پرواز مستمر در آسمان لیبیا عرصه را چنان بر رژیم و نیروهای مسلح تنگ می کند که چاره ای جز فرار برای قذافی برجا نمی ماند. نتیجه امروز پیش چشم همه هست. یک جهنم به تمام معنی که به مانند گوشت قربانی میان گروه های مسلح دست به دست می گردد. هرج و مرج در همه جا. در یک کلام سگ صاحبش را نمی شناسد. تا آنجا که دادگاه حکم به انحلال پارلمان می دهد! این البته برای برای آزادکنندگان! لیبیا و سیستم رسانه ای شان محلی از اعراب ندارد. مهم نفت لیبیا بود که آزاد! گردید.

ایستگاه بعدی سوریه است. تصور اولیه مبنی بر این است که تجربه موفق لیبیا در اینجا نیز لابد جواب خواهد گرفت! ده ها هزار قربانی و صدها هزار آواره، بلاهت این تصور واهی را به نمایش می گذارد. تفاوت سوریه با لیبیا بسیار است. چرا که سوریه خلاف لیبیا از "ارزش ژئوپلیتیک" برخوردار است. سوریه نقطه تلاقی قدرتهای جهانی و منطقه ئی ست. در اینجا تغییر رژیم به تغییر "معادله قواء" منتهی می شود. تأثیرات بلا فصل این تغییر ابتداء بر روی رژیم جمهوری اسلامی و به دنبال آن بر روی روسیه سرریز می شود. به عبارتی "تغییر رژیم" در سوریه، تعادل ژئوپلیتیک در منطقه را علیه رژیم ایران و به نفع اسرائیل به هم می زند. در رابطه با این "تعادل قوائ" جدید که به دنبال شکست فاحش نئوکانهها و روی کار آمدن بارک اوباما شکل گرفته بود، در دیماه [جدی] ۹۰ نوشته بودم:

"در معادله جدید، مدار تعادل قواء در منطقه خاورمیانه، میان دو رژیم بنیادگرای همجنس و همزاد یعنی رژیمهای ایران و اسرائیل بسته می شود. به همین اعتبار کل آرایش سیاسی در منطقه نیز حول دوری و نزدیکی به یکی از اقطاب این معادله شکل می گیرد. در این کادر و تنها با فهم قانونمندیهای حاکم بر همین معادله قواست که می توان دلایل بسیاری از دوری و نزدیکیهای سیاسی در منطقه و عدم قاطعیت دولت ایالات متحده در مقابله با رژیم جمهوری اسلامی را فهم کرد. چرا که هرگونه فشار نامتعارف بر روی جمهوری اسلامی که به سرنگونی آن راه ببرد، در نظر کیوتراهای دولت اوباما، بالا بردن غیرمتعارف وزنه نئوکانههای اسرائیلی را به دنبال داشته که تأثیرات آن البته کل منطقه و به تبع آن بازگشت دوباره نئوکانههای بنیادگرا در ایالات متحده را هموار خواهد کرد. عجیب است! نه؟ اینجاست که می توان نریمی ظاهری دولت اوباما نسبت به وحوش حاکم بر ایران و سختی غیر معمول آن در تنظیم رابطه با مقتدرترین نیروی سرنگونی طلب اپوزیسیون رژیم ایران و "راه حل سوم" شان را بهتر فهم کرد. همانگونه که نزدیک شدن پنهان دشمن و رقیب ستراتیژیک رژیم ایران در منطقه یعنی دولت عربستان به قطب اسرائیل از سویی و تقابل حیرت انگیز دولت کیوتراها در ترکیه با بازهای اسرائیلی از سوی دیگر را نیز. تقابلی که اگرچه مطلقاً تاکتیکی است اما ابعاد آن بعضاً مرزهای یک رویارویی متعارف را پشت سر گذاشته است. تا آنجائی که برای اولین بار در تاریخ مناسبات میان دو دولت مربوطه، یک کارشناس اسرائیلی سخن از تهدید تهاجم نظامی! ترکیه به اسرائیل می راند."

سال سرخ و سیاه، ۱۵ دیماه [جدی] ۱۳۹۰

آکتورهای عمل کننده در این نقطه نیز بسا متفاوتند. مهمترین آکتور حاضر در صحنه، روسیه تحت حاکمیت ولادیمیر پوتین است. روسیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی سابق تنها در دو نقطه از جهان پایگاه های نظامی اش را حفظ کرده است. اول شبه جزیره کریمه و دوم در خاک سوریه. تغییر رژیم در سوریه یعنی از دست دادن تنها جای پای روسیه در خاورمیانه و تضعیف قدرت کشور مذکور. یعنی شکستن تعادل قواء علیه قطب منطقه ئی ایران و به تبع آن علیه "روسیه نوین". حاکمیتی که با اولین واکنش نظامی در گرجستان علیه منافع تنها ابر قدرت موجود در سال ۲۰۰۸ آرایش تهاجمی به خود گرفته است. در یادداشت سیاسی متعاقب این تهاجم تحت عنوان "بازگشت روسیه به صحنه رقابت های جهانی" نوشته بودم:

"روسیه نیز همچون نظام جمهوری اسلامی دریافته است که تنها راه بقا در جنگل تعادل قواء و باغ وحش ایده ال "بوش - چینی"، در کنار خلع ید از کلان سرمایه یهود و سرانگستان دراز آن در میان جامعه، فقط و فقط مقابله به هر قیمت است. اینکار را پوتین با خلع ید از "برزوفسکی" و تحت کنترل در آوردن "قوسینکی"، "آبراموویچ" و "خادروفسکی" که ستون فقرات الیگارشی یهود را در روسیه پس از فروپاشی اتحاد شوروی تشکیل می دادند انجام داده است. اگرچه که خود او نیز در آغاز با اتکاء به همین سرمایه کلان به حاکمیت رسیده بود. تقابل روسیه با ایالات متحده تنها امروز و در گرجستان آغاز نگردیده است. پوتین با مهره ایران آغاز کرده و راه بسیاری را نیز با

موفقیت تا کنون پیموده است. بدیهی است که مسأله گرجستان تنها با جدائی اوستیای جنوبی و آبخاز پایان نمی پذیرد. بدون تعویض رژیم امریکانی - اسرائیلی ساکاشویلی در تفلیس ، گرجستان همچنان که اوکراین ، به مثابه خنجرخیانتی در پهلوی روسیه باقی خواهد ماند. اوضاع به هرطرف بچرخد با اینحال یک چیز از همین مقطع رقم خورده است. روسیه به صحنه رقابتهای جهانی بازگشته است.

"بازگشت روسیه به صحنه رقابتهای جهانی" ، ۲۴ مرداد [اسد] ۱۳۸۷

بنابراین در کادر شرایط جدید ، عقب نشینی از سوریه و تسلیم آن به ایالات متحده برای روسیه به مفهوم عقب نشینی از کل خاورمیانه عربی و پذیرش یک شکست بسیار تأثیرگذار در کادر ستراتیژی "جهان چند قطبی" به حساب می آید. به این اعتبار روسیه از سوریه عقب نخواهد کشید مگر با قدرت نظامی صرف . همانگونه که رژیم حاکم بر ایران نیز ! آکتور بعدی رژیم جمهوری اسلامی است. نبرد در سوریه نبردی بر سر بود و نبود رژیم تازیانه و دار است. از دست دادن سوریه برای رژیم ایران به معنی گل گرفته شدن عمق ستراتیژیک نه فقط در خود سوریه که مهمتر از آن در لبنان و همسایگی با اسرائیل است. به قول آن کارگزار رژیم می توان از خوزستان صرفنظر کرد ، از سوریه اما نه ! چرا که خوزستان را می توان دوباره پس گرفت ، اما سوریه اگر برود تهران از دست خواهد رفت. در آبان [عقرب] ۹۱ در این رابطه چنین نوشته بودم :

"نبرد بر سر سوریه یکی دیگر از عوامل بشدت تأثیرگذار در رابطه با تعیین تکلیف رژیم جمهوری اسلامی است. "تغییر رژیم" در سوریه تعادل منطقه ای را علیه رژیم ایران به هم خواهد زد . به همین دلیل یکی از آوردگاه های نبرد ما با وحوش حاکم بر ایران بی تردید آوردگاه سوریه هست .

از دست دادن خاکریز سوریه برای رژیم به معنای از دست دادن یکی از اهرمهای قدرتمند در سیاست خارجی و برخورد با طرف حسابهای بین المللی اش می باشد . جمهوری اسلامی با تمام قواء تلاش خواهد کرد که جنگ را در خارج مرزهای خود نگه دارد چرا که از درگیر شدن در درون مرزهایش وحشت دارد . آری وحشت دارد ."

"موازنه جدید پس از انتخابات امریکا" ، ۲۵ آبان [عقرب] ۱۳۹۱

و جمهوری اسلامی در سوریه رسماً و علناً در کنار رژیم اسد وارد جنگ می شود. حضور سیاسی قدرتمند روسیه در کنار شرکت فعالانه و حضور نظامی رژیم ایران در سوریه معادله قواء را به نفع رژیم اسد و به تبع آن هلال شیعی به هم می زند. بازنده بزرگ برجاماندن اسد در این نقطه کسی نیست جز رجب طیب اردوغان و حزب عدالت و توسعه در ترکیه نوین". سومین آکتور مهم در صحنه سیاست سوریه با قریب به ۹۰۰ کیلومتر مرز مشترک با کشور مذکور.

ظهور داعش ، بازگشت بازاها

ظهور و سقوط اخوان المسلمین در مصر همچون صاعقه ای بر ستراتیژی کیوترها فرود می آید. مصر تنها برخوردار از "ارزش ژئوپلیتیک" نیست. جایگاه این کشور هم به لحاظ نفوذ مذهبی اش در میان کشورهای موسوم به اسلامی و هم از لحاظ ناسیونالیسم عربی و هم از جنبه تاریخی و تمدن درخشان آن و هم مهمتر از همه همسایگی با اسرائیل ، در هیچ طرح و نقشه ای صرفنظرکردنی نبوده و نیست. تثبیت دولت اخوان المسلمین در مصر می توانست به یکی از فزایندهای پیروز پروژه براندازی نرم تبدیل شده و کشورهای دیگری را نیز شامل گردد. اما محمد مرسی و جریان متبوعش مرتکب یک اشتباه محاسبه در دناک می شوند. آنان توان تصاحب قدرت سیاسی را با توان حفظ قدرت سیاسی یکی می پندارند و بی محابا به سمت فتح کل حاکمیت و مذهبی کردن کل جامعه می تازند. در این اشتباه محاسبه به قدرت و توان دو نیروی تعیین کننده بسیار کم بها داده می شود. اول نسل انقلاب ۲۵ جنوری و دوم ارتش متمایل به بازهای مصر. نتیجه را از پیش می توان گمانه زد! قیامی که شکل می گیرد با مقابله ارتش روبه رو نمی شود. نظم سابق اینبار سوار

بر اسب مشروعیت قیام بخشی از مردم به شمول نسل انقلاب ۲۵ جنوری ، فاتحانه بازمی گردد. ارتش دست نشاندۀ علیه دولت مرتجع ولی منتخب کودتا می کند و دست به کشتار و بازداشت هر آن که به مقاومت در برابر کودتا خطر کرده، می زند. کار ! تمام می شود و مردم با احساس پیروزی به خانه هایشان روان می شوند و زندگی دوباره کم و بیش به روال سابق ادامه می یابد. دولت حرامزاده نفسی به راحتی می کشد و بازها دوباره به صحنه خاورمیانه باز می گردند. مدتی طول می کشد تا دولت حیران اوباما به اجبار رژیم کودتا را به رسمیت بشناسد.

کارتهای ژئوپلیتیک منطقه پس از مصر با ژنرال السیسی از نو چیده می گردد. کفه ائتلاف پنهان اسرائیل - عربستان در معادله جدید سنگینتر و کفه محور ترکیه - قطر - اخوان المسلمین سبکتر می شود. عربستان بلافاصله دولت مصر را به رسمیت شناخته و کمکهای میلیاردی خود را روانه قاهره می کند. ترکیه اما قاطعانه موضع مخالف گرفته و دولت کودتا را به رسمیت نمی شناسد. با اینکار مصر را به تمام و کمال در میدان سعودیها رها می کند. برای رژیم جمهوری اسلامی اما دست به دست شدن قدرت تفاوتی کیفی را سبب نمی گردد ، چرا که نه مصر عمق ستراتیژیکش هست و نه از کمترین نفوذی در آنجا برخوردار می باشد.

دو ماه پس از قیام - کودتا در مصر بارک اوباما در یک اقدام بی سابقه و در حالی که رژیم اسد متهم به گذشتن از مرز سرخ استفاده از سلاح کیمیائی شده و راکتهای امریکا بر روی اهداف سوری هدف گیری شده است ، تهاجم نظامی به سوریه را درست در دقیقه نود منتفی اعلام کرده و طرح روسیه مبنی بر انهدام داوطلبانه تسلیحات و ذخایر کیمیائی سوریه را می پذیرد . به این ترتیب طرح رژیم پنج بازها در سوریه نقش بر آب می گردد. با این حرکت اوباما نشان می دهد که اگرچه در مصر غافلگیر شده است اما افسار طرح خاورمیانه بزرگ را همچنان در دست دارد.

راهکار بازها در مقابله با عملکرد منفعلانه دستگاه سیاست خارجی بارک اوباما - جان کری در خاورمیانه بزرگ یک چیز بیشتر نیست. ایجاد هرج و مرج و بی ثبات کردن رژیمهای نامطلوب از طریق بازگذاشتن راه رادیکالیسم ارتجاعی و تسهیل کار در چرخش سیستم تأمین مالی و تسلیحاتی آن در رقابت با نیروهای وفادار به رعایت قواعد بازی! در این نقطه هست که داعش به یک باره به جلوی صحنه پرتاب می شود.

توهم توطئه

پیش از ورود به مقوله داعش و سیاستهای جهانی و منطقه ئی در ارتباط با آن ، ضروری است که ابتداء به ساکن یک موضوع کلیدی که به باور من به بسیاری از کج فهمی ها و ناقه می ها در مقولات پیچیده سیاسی راه می برد را باز نمایم. بسیار می شنویم که فلان جریان سیاسی و یا بهمان گروه تروریستی از جمله القاعده ، حماس و یا همین جریان داعش را قدرتهای کوچک و بزرگ جهانی و منطقه ئی به وجود آورده و یا سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی مثل سیا و موساد در پشت آنان قرار دارند. تحلیل کردن اینگونه یا پاک کردن ابلهانه صورت مسأله هست و یا در بهترین حالت ساده کردن یک صورت مسأله پیچیده سیاسی است. هیچ تردیدی در نفس وجودی یک توطئه تئوریزه شده توسط کانونهای قدرت جهانی با هدف کنترل اجتماعی و خنثی کردن تمامی تهدیدات بالقوه و بالفعل بر سر راه تحقق "حکومت واحد جهانی" وجود ندارد. این اما با "توهم توطئه" بسیار متفاوت است. بیش از همه این خود توطئه گران واقعی اند که به پراکندن "توهم توطئه" دامن می زنند. چرا که "توهم توطئه" آدمها را فلج می کند. باور به این که در پس هر حادثه ای نه دلایل و محرکه های عینی و واقعی که تنها توطئه ای موجود است ، ناخودآگاه آدمی را به این نقطه می کشاند که در تغییر و تحولات اجتماعی و سیاسی "ما" دیگر کاره ای نیستیم ، چرا که آن از "ما بهتران" هرکار که بخواهند می کنند . یکی را "می آورند" و دیگری را "می برند". مبارزه با این قدرت برتر هم البته مفید فایده ای

خواهد بود. از میان این باور هیچ جز "انفعال" بیرون نمی آید. این درست همانی است که توطئه گران واقعی به جد خواهان آن هستند. با این باور باید مقابله کرد.

واقعیت آنست که هیچ قدرتی در دنیا توان ساختن و پرداختن یک نیروی چند هزار نفره ایدئولوژیک و از جان گذشته را ندارد. اگر اینگونه بود که تا حالا "کلان سرمایه مالی" با قدرت بی حد و حصر مجموعه کشورهای تحت حاکمیتش به شمول ایالات متحده و اتحادیه اروپا با ترتیب دادن یک توطئه ساده، نسق از تمام دنیا کشیده بودند و برای تحقق "حکومت واحد جهانی" نیازی به کلید زدن به چهار جنگ جهانی جنایتکارانه با صدها میلیون کشته و مجروح و معلول و آواره نمی داشتند. اگر چنین بود که دیگر پوزه جرج دبلیو بوش و نئوکانهای پلید پشت سرش در عراق و بارک اوباما و دار و دسته مزور حول و حوشش در سوریه و بنیامین نتانیاهو و قاتلان و کودک کشان ارتش و ملتش! در لبنان و غزه به خاک مالیده نمی شد.

نه! جریانهها، احزاب و سازمانهای سیاسی اعم از ارتجاعی یا ترقیخواه، انقلابی یا فرمیست، رادیکال و یا میانه رو و... مبتنی بر نیازها، گرایشات طبقاتی و شرایط عینی موجود در جوامع گوناگون به وجود می آیند، ریشه می گیرند، نیرو جمع می کنند و تبدیل به یک "ثقل قدرت" می شوند. قدرت برتر در ابعاد جهانی و منطقه ای چه از نوع نظامی آن و چه در هیأت اطلاعاتی - امنیتی اش و چه بخش مالی و صاحب سرمایه اش در این نقطه است که وارد می شود. یعنی اگر جریان به وجود آمده و تبدیل به "ثقل قدرت" شده موجود، در جهت درست!! حرکت تاریخ قرار داشته باشد، امکانات و تسهیلات در اختیارش قرار می گیرد و راهش به سمت تصاحب قدرت سیاسی هموار می گردد. در غیر اینصورت خفه اش می کنند. راه تنفس مالی و امکانات تسلیحاتی اش را می بندند. سناریوی شیطان سازی در رسانه ها را کلید می زنند و از همه مهمتر تلاش می کنند که در نقطه رهبری نفوذ کرده و عناصر رهبری کننده سازشکار را جذب خود نماید. تاریخ جنبش فتح در فلسطین نمونه بارز چنین راهکاری هست. باز کردن راه حماس در دورانی که فتح در اوج قدرت بود، سیاست کثیف شیطان سازی از انقلاب فلسطین و این همانی دو واژه تروریست با رزمنده فلسطینی و در نهایت علم کردن ابومازن علیه ابوعمار و به سازش کشانیدن جنبش سرفراز فتح و... تماماً در این چارچوب قابل فهم است.

می توان گروهی کوچک از تروریستها را در یک منطقه پراشوب و شرایط هرج و مرجی مثل شرایط عراق و سوریه و لیبیا به وجود آورد و به میدان فرستاد، همانگونه که قاتلان و جنایتکاران نشسته در حاکمیت در اسرائیل و ایران کرده و می کنند. اما هرگز این گروه های کوچک را نمی توان تبدیل به "ثقل قدرت" با پایگاه اجتماعی کرد. کارکرد تشکیلات فراماسونری جهانی و مافیای یهود در تاریخ معاصر هم جز این نبوده است. یعنی جذب الیت سیاسی، فرهنگی، مالی و نظامی موجود و نه به وجود آوردن آن. یعنی تلاش در راستای نفوذ در جریانات سیاسی موجود و در اختیار گرفتن رهبری و تعیین و یا تأثیرگذاری در سیاستهای اعمال شده و سمت و سوی حرکت آنان و نه به وجود آوردن آنان.

در افغانستان کمونیستهای ضد خدا!! حاکمیت یک کشور اسلامی! را در دست گرفته اند. پتانسیل جنگ با این حاکمیت در میان توده های مسلمان به وفور یافت می شود. این نیرو را می توان سازمان داد. اسامه بن لادن هم همینکار را می کند و القاعده شکل می گیرد. امریکا این نیرو را به وجود نمی آورد. نیروهائی که به القاعده می پیوندند همگی بلااستثناء ضد امریکائی و ضد اسرائیلی هستند. ولی القاعده اولاً در این مقطع در جهت درست حرکت تاریخ!! قدم برمی دارد و در ثانی بهترین امکان برای تصفیة کشورهای مسلمان اقمار امریکا از عناصر رادیکال و خطرناکی است که پتانسیل بی ثبات کردن حکومتهای وابسته به غرب را دارند. به همین سادگی. جلوی این نیروی دشمن را باز می گذارند تا انرژی و توان مهیبش را علیه دشمن اصلیت که در آن مقطع تاریخی اتحاد شوروی بود به کار گیرند. عین

همین ماجرا در این مقطع تاریخی و در ارتباط با پدیده داعش در جریان است. داعش را هیچ قدرتی به وجود نیاورده است. اما هر قدرتی از وجود آن استفاده خاص خود را می برد. راه آن را باز می کند، آن را تأمین مالی و تسلیحاتی می کند و از همه مهمتر ذخایر نیروی آن را پیوسته پر و پیمان نگه می دارد.

در اینجا می خواهیم به منافع مشترک میان جریان داعش و دولت اسلامی با قدرتهای ریز و درشت جهانی و منطقه ای بپردازیم. یعنی آنچه که مهم است، آنچه که جریان دارد، آنچه که قابل فهم است. گمانه زنی در این رابطه که داعش را کدامین قدرت به وجود آورده و یا برای کی کار می کند البته مهم است اما نه برای همه. این یک مقوله اطلاعاتی است. تحلیل را باید بر مبنای عینی و محسوس سوار کرد. یعنی مهمتر از این که فلان جریان دستپخت کیست این است که اولاً به کجا روان است، یعنی هدف اعلام شده اش چیست، ثانیاً تأثیرات عملکرد آن کدامین پهنه ها را می پوشاند، ثالثاً نقاط وحدت و تضادش با منافع قدرتهای ریز و درشت جهانی و منطقه ای در کجاها قرار دارند. در یک کلام برای چی؟ با کی؟ علیه چی یا کی؟

داعش برای جناح بازها از یک نقش ستراتیژیک برخوردار است، یعنی همان نقشی را که القاعده در دور پیش بر عهده داشت. یعنی نقش نمادین دارد. در نظریه جنگ چهارم موسوم به "جنگ علیه ترور" بدان اشاره کرده بودم که در جنگ اخیر خلاف جنگ سوم موسوم به "جنگ سرد" و دو جنگ جهانی دیگر نه دشمن مشخص است و نه ائتلاف علیه آن! میان این جنگ با سه جنگ جهانی پیشین به ویژه با دوران جنگ سرد تفاوت بسیار است.

ستراتیژی جنگ سوم یک ستراتیژی تدافعی بود درمقابل خطر بالفعل دشمن "کمونیست". درکادران ستراتیژی قراربراین بود که با خطرات بالفعلی چون فی المثل خطر تسلط کمونیسم در "هند و چین" و یا سرایت انقلاب کوبا و نیکاراگوئه به کشورهای امریکای لاتین مقابله یازدارنده شود. ستراتیژی جنگ چهارم به عکس یک ستراتیژی تماماً تهاجمی است علیه تهدیدات بالقوه. درکادر این ستراتیژی، تشخیص تهدید و زمان واکنش علیه آن به منظور مقابله پیشگیرانه فقط و فقط برعهده تنها ابرقدرت موجود بوده و نهادهای دوران جنگ سرد مثل سازمان ملل متحد و شورای امنیت و حتی اعضای پیمان ناتو، نه امکان دخالت و نه حتی حق! آن را دارند. بر اساس تحلیلهای این ستراتیژیستینها، حتی ائتلافهای شکل گرفته در طول این دو جنگ نیز با یک دیگر قابل مقایسه نمی توانند باشند! یعنی کاملاً خلاف جنگ سوم که یک ائتلاف مشخص پا برجای دفاعی تحت عنوان "پیمان دفاعی آتلانتیک شمالی" با اعضای ثابت موجود بود، در جنگ چهارم ائتلافها تماماً سیال بوده و در هر جنگی اعضای آن می توانند با ائتلاف قبلی فرق داشته باشند. دشمن هم در این جنگ لعنتی ثابت نیست! اصلاً معلوم نیست که در کجاست! دشمن در این جنگ بیشتر حالت نمادین دارد. در همه جا می تواند باشد! یکروز در افغانستان است و روز دیگر در عراق!

انگار همین دیروز بود که کالین پاول وزیر خارجه امریکا در شورای امنیت مدارک مستدلی!! حاوی مثنی عکس مبنی بر وجود سلاح های کشتار جمعی و ارتباط رژیم عراق با القاعده به دنیا ارائه می کرد. القاعده دیروز نماد تروریسم بود و بهانه تهاجم مستقیم نظامی. نه فقط در افغانستان که در آنجا حداقل حضور نظامی داشت بلکه در عراق سکولاری که آن را با هیچ سریشمی نمی شد به القاعده ربطش داد. اما دیدیم که به سادگی ربطش دادند. امروز جای القاعده دیروز را داعش گرفته است. فردا ممکن است جریان دیگری علم گردد. تا به نتیجه رسیدن این جنگ جهانی که ظاهراً علیه به اصطلاح ترور در جریان است، تا تغییر جغرافیای سیاسی منطقه خاورمیانه بزرگ و به کنترل درآمدن منابع انرژی آن، حضور یک جریان تروریستی نمادین در همه پهنه ها یک ضرورت صرف نظر ناکردنی است.

سقوط قیمت نفت، تصفیه اروپا از مسلمانان افراطی

گفتم که جریان داعش برای جناح بازها دارای یک ارزش ستراتیژیک هست. داعش کلید بازگشت نئوکانها به قدرت است! تا همینجای کار هم که کنترل سنا و کنگره را در دست گرفته اند. دوسال آینده یا باید اوباما مدام به ساز آنها برقصد و یا هر تصمیم ستراتیژیکش را بلوکه می کنند و دستگاه سیاست خارجی اش را در حالت فلج نگه می دارند. ایالت متحده باید دوباره در عراق حضور محسوس نظامی داشته باشد. بهانه آن تهدید داعش است! دولت اوباما باید مقوله "رژیم چنج" در سوریه را وارد سبد گزینه هایش کند. بهانه آن تهدید داعش است! ترکیه با سماجت به دنبال ایجاد منطقه پرواز ممنوع در سوریه هست. بهانه آن تهدید داعش است! مسأله پیچیده تشکیل "دولت کرد" به مثابه بخشی از طرح خاورمیانه بزرگ باید به روی میز گزینه ها بازگردد. بهانه آن تهدید داعش است! مسأله فلسطین باید دوباره به حاشیه رانده شود. بهانه همان است!

اینها مقولات ستراتیژیک اند که باید در آینده تحقق یابند اما آنچه که تا کنون در ابعاد تاکتیکی صورت پذیرفته هم کم از مقولات ستراتیژیک نیست. شکستن بهای جهانی نفت با اتکاء به نفت صادراتی بسیار ارزان از چاه های نفتی تحت کنترل خلافت اسلامی از طریق ترکیه یکی از آن اقداماتی است که تا کنون صورت گرفته است. پس از نزدیک به سه سال بهای نفت در پائینترین سطح ممکن قرار دارد. ورود عربستان به صحنه و کاهش بهای نفت صادراتی توسط دولت سعودی سناریوی داعش - بازها را تکمیل و بهای نفت ارزان را علیه هلال شیعی تثبیت می کند.

اما مهمترین کارکرد داعش برای غرب به ویژه اروپا، تصفیه قاره مذکور از خطر عاجل شهروندان بنیادگرای شان هست. یک خارجی "نامطلوب" را می توان از کشور اخراج کرد اما وقتی همین خارجی تبعه کشور مربوطه می گردد دیگر رها شدن از دست او در چارچوب قوانین موجود و درکادر "دولت حقوقی" کار ساده ای نیست. حتی نئوکانهای وحشی هم در زمان بوش پسر به همین دلیل مجبور بودند "گوانتانامو" را در خارج از حیطه حقوقی دولت امریکا به وجود آورند. این که هزاران نفر از شهروندان خارجی کشورهای غربی که تبعه و شهروند کشورهای مذکور می باشند، زیر دماغ دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی به راحتی و به گونه ای علنی خود را از طریق ترکیه به دولت اسلامی می رسانند از عجایب دوران پس از ۱۱ سپتمبر است! شهر انتاکیه در نزدیکی مرز سوریه مرکز عضوگیری تمامی گروه های مخالف رژیم اسد به ویژه جریان داعش است. این نیروها یا در عراق و سوریه کشته می شوند و یا از بازگشت زندگانیشان به کشورهای متبوعشان به بهانه تعلق به یک جریان تروریستی جلوگیری می شود. چندی پیش دولت انگلستان کلیه شهروندان انگلیسی را که در کنار داعش می جنگند، در زمره دشمنان بریتانیا اعلام کرد. این جریان مستمر "تصفیه رادیکالیسم" به طور عام و رادیکالیسم اسلامی به طور خاص در کنار "تخدير و فلج کردن جامعه خودی" در کادرمقوله پراهمیت "کنترول اجتماعی"، یکی از آماجهای جنگ چهارم و ثنوری "برخورد فرهنگهای" ساموئل هانتینگتون از نظریه پردازان جنگ جهانی چهارم می باشد.

این تا آنجا که به قدرتهای جهانی برمی گردد، اما قدرتهای منطقه ئی همچون ایران و ترکیه نیز منافع و استفاده های ویژه خود را در ارتباط با داعش دنبال می کنند. بدیهی است که این استفاده یکسویه نیست. برای مثال در سوریه، جمهوری اسلامی و رژیم اسد از داعش در جهت تهاجم به ارتش آزاد و تضعیف مجموعه نیروهای متعلق به اپوزیسیون استفاده می کند، در مقابل نیروهای داعش از سوی نیروی هوایی رژیم سوریه مورد تهاجم قرار نمی گیرند و راه های مواصلاتی و پشتوانه های اکمالاتی شان در مجموع کمتر ضربه می بیند.

در رابطه با ترکیه هم همینطور است. ترکیه علاوه بر تسهیل جریان کمکهای مالی قطر به داعش، تأمین تسلیحاتی و نیروئی جریان مربوطه را چه در ماه های گذشته علیه رژیم اسد و چه در هفته های اخیر علیه نیروهای رزمنده "پ - کا - کا" برعهده داشته است. آنچه که در کوبانی می گذرد برآیند این رابطه تکامل یافته! دوسویه در دو سه سال اخیر می باشد.

مقاومت مسلحانه در کوبانی

تا آنجا که به امریکا برمی گردد ، درست این بود که داعش در مناطق سنی نشین می ماند . این را در عمل دولت اوپاما به رسمیت شناخته بود! به همین دلیل هم تقاضاهای مستمر دولت دست نشاندۀ مالکی را برای کمک بی پاسخ می گذاشت. تا آنجا که می شد از این جریان در جهت اعمال فشار بر دولت شیعی و استعفای اجباری مالکی که چهارچنگی به قدرت چسبیده بود ، استفاده کرد خوب بود. درمقابل داعش می توانست به آسانی زیر دماغ همه قدرتهای جهانی و منطقه ئی میدانهای نفتی خود را حفظ کند ، به استخراج نفت ادامه دهد و از همه جالب تر نفت ارزان را به بازار جهانی آزادانه تزریق کند. هیچ کس خواهان نابودی داعش در این مقطع نیست ! هیچ نیروئی در شرایط کنونی بیشتر از داعش برای قدرتهای جهانی و منطقه ئی مفید فایده نمی تواند باشد. خلاف تبلیغاتی که مبنی بر وحشی بودن و زبان نفهمی داعش در جریان است ، به عکس رهبری جریان مربوطه نه فقط زبان کانونهای مختلف قدرت را می فهمد که درک حیرت انگیزی از موازنه قواء و قواعد ژئوپلیتیک منطقه دارد. عجیب آدم را به یاد "عصرطلائی" ! آن امام به درک واصل شده می اندازد !

آن یکی پتانسیل عظیم ضد امریکائی - ضد اسرائیلی مردم تازه انقلاب کرده را یا بر روی میادین مین و یا بر فراز چوبه های دار نابود کرد و این یکی نیز همان پتانسیل و همان نفرت و انزجاری را که تشکیل دهنده بافت نیروئی رادیکالیسم اسلامی در منطقه هست بر روی جنگهای قومی و مذهبی سرشکن می کند. داعش نه علیه اسرائیل است و نه علیه امریکا ! عکس تمامی اهداف مورد تهاجم این جانیان بالفطره از قضاء دشمنان امریکا و اسرائیلند. تصادفی نیست که داعشی که در عراق به روی آنتن می رود و دولت تشکیل می دهد ، تهاجم به منطقه کردی را نه در عراق که در سوریه با جدیت دنبال می کند. چرا که مفهوم ژئوپلیتیک تهاجم به اربیل به جای کوبانی را خوب می فهمد. در آن اوان پیشرویهای داعش به سمت بغداد و تبلیغات مستمر رسانه ئی در رابطه با رسیدن داعش به بیست سی کیلومتری بغداد نوشته بودم که رسیدن این جریان را به پایتخت اصلاً نباید جدی گرفت. اقلیم کردستان هم به لحاظ ژئوپلیتیک جز این نیست و داعش نیز بدین موضوع اشراف کامل دارد و وگرنه تا حالا صد بار اقلیم کردستان دست به دست شده بود و پیشمرگان دلاورش ! مثل سنجار دستار و سلاح را بر زمین گذاشته و به میان توده ها عقب نشسته بودند. اینجا در کوبانی نه چیزگردی به نام "کردها" وجود دارد و نه چیز گردتری به نام "پیشمرگه". هدف خلاف تبلیغات مافیای رسانه ئی در غرب ، کردها و پیشمرگانیشان نیست. هدف ، تیز و مشخص تشکیلات رزمندگان سازمان کارگران کردستان یعنی "پ - ک - ک" و شاخه های آن در سوریه ، حزب اتحاد دمکراتیک و یگانهای محافظ خلق هستند.

حزب عدالت و توسعه به رهبری رجب طیب اردغان پس از روی کار آمدن ، درسالهای آغازین هزاره سوم سیاستی مزورانه در رابطه با "مسأله کرد" را در پیش گرفت. دولت اردوغان که در تقسیم بندی جناح های قدرت در جهان متعلق به جناح کبوترها می باشد درست مثل جناح مربوطه تزویر را به جای شمشیر نشانده. این سیاست در رابطه با مقاومت مسلحانه در کردستان ترکیه برآیند یک شکست تمام عیار نظامی متعاقب نزدیک به سی سال سرکوب جنبش مقاومت در شرق آناتولی بوده است. هدف غائی این سیاست مزورانه ، منزوی کردن سازمان رهبری کننده مقاومت کردستان از طریق به سازش کشانیدن احزاب و رهبران میانه رو کرد و اعطای امتیازاتی چند به مردم کردستان بود. سیاستی که به دلیل تثبیت بی برو برگرد رهبری بی جانشین عبدالله اوجلان بر جنبش از سوئی و هوشیاری رهبران جنبش مدنی و احزاب سیاسی کرد و یکپارچگی تشکیلاتی پ - ک - ک از سوی دیگر نقش بر آب گردید. آنچه که امروز در کوبانی می گذرد حاصل و نتیجه بلافصل این سیاست مزورانه است. ترکیه می خواست با دست داعش حزب پیشتازی را که بیشترین تعداد از رهبران و کادرهای مسؤول آن را کردهای سوری تشکیل داده اند به لحاظ نظامی چنان

تضعیف کند که بشود در ادامه سر آنان را در خود ترکیه و به تبع آن در مرکز فرماندهی شان در کوه های قندیل در عراق هم به زیر آب کرد.

اما کوبانی ، نه کوبانی "کردها" که کوبانی پ - ک - ک با سلاح های سبک و نیمه سنگین تهاجم سنگین داعش با تانک و توپ را هفته ها تاب آورد و تعادل را چرخانید. آنچه را که نه اردوغان می فهمد و نه اوباما و نه نتانیاهو ، همانا اعجاز مقاومت است که در تحلیل نهائی اوضاع را می چرخاند. آنها که بوئی از انقلاب و مبارزه انقلابی نبرده اند نمی توانند بفهمند که ضربه نظامی هر چند سهمگین و خردکننده ، اگر کمر انقلابیون را نشکند نهایتاً رشدشان خواهد داد. نمی فهمند که شهید سرمایه یک جریان رزمنده است. مستقل از آن که راهش درست باشد یا غلط ! سازمانی که وصل به مردم باشد و پ - ک - ک بی هیچ تردیدی چنین است ، با از دست دادن نیروی کمی ضعیف نمی شود ، بر سرمایه هایش افزوده می گردد. اوضاع به هر طرف که بچرخد ، حتی اگر کوبانی از دست برود که البته نخواهد رفت ، "پ - ک - ک" و "پ - ی - د" و "ی - پ - گ" بسا قدرتمندتر قد خواهند کشید. دولت و حزب متبوع اردوغان خواهند فهمید که در پایان این مسیر خونین تنها یکنفر در آنسوی میز طرف واقعی حل و فصل "مسأله کرد" و پایان خونریزی در این کشور است . عبدالله اوجالان .

روزهای سیاه در خاورمیانه را پایانی نخواهد بود. ایران همچنان که سالهاست گفته ام در محور طرح خاورمیانه بزرگ قرار دارد. بدون تغییر رژیم سیاسی ایران ، ابرهای تیره و تار آسمان ما را ترک نخواهند کرد. فرود آمدن اخگر از هر سو ، تر و خشک را با هم خواهد سوزاند و خاکسترش را به باد خواهد داد. گر گرفتن ایران شبیه هیچ کجا نخواهد بود. چنین مباد !

بیژن نیابتی ، ۲۱ آبان [عقرب] ۱۳۹۳